

کلیاتی در تاریخ فقه (بخش هفتم)

استاد محمد واعظ زاده خراسانی
دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در باب اول از این سلسله مقاله‌ها، زیر عنوان «ابعاد و مشخصات علم تاریخ فقه» طی فصلهایی، از تعریف علم تاریخ فقه، از فقه و شریعت، از تاریخچه علم تاریخ فقه و روشهای گوناگون تدوین این علم و کتابهای متنوع آن - البته همراه بانقادی و استفاده از روش مورد اخبار خودم - و از فوائد و ثمرات این علم برای فقها و دیگران و نیز از سیر احتمالی فقه و مصادر بی‌شمار علم تاریخ فقه بحث شد که برخی از آنها بی‌سابقه بود و در این جا در باب دوم طی چند فصل از فقه و قانون در اسلام بحث می‌شود.

باب دوم: فقه و قانون در اسلام

فصل اول: ارزش فقه

مقدمه

ماهیت اسلام

جوهر اسلام یک سلسله ضوابط و اصول است که به همه ابعاد شخصیت انسان و ارکان هویت وی نظر دارد. ارکان شخصیت انسان، عبارت است از عقل و تشکر، عواطف و غرائز، اعضا و قوای جسمانی و اسلام با جامعیت خود، این سه بُعد را به نحو شایسته تغذیه و بارور ساخته و به پرورش و رشد آنها پرداخته است. پس اسلام، هم عقیده و باور است، و هم اخلاق و سرشت، و هم کار و تلاش؛ با معیارها و اصول عقیدتی، اندیشه انسان را هدایت نموده، با موازین و رهنمودهای اخلاقی عواطف و غرایز او را تعدیل و تهذیب می‌کند، و با برنامه‌ها و وظائف عملی، قوای جسمانی و اعضای بدن او را کنترل می‌نماید و انسان را به کار نیک وادار می‌کند و از تباهی‌کاری باز می‌دارد.

بنابراین، سخن درست درباره اسلام آنست که بگوییم: اسلام صراط مستقیم انسانیت است و معجزی است از علم و تفکر، عاطفه و احساس و کار و کوشش منظم و مفید که مجموع آنها «ایمان» است و «مؤمن» به معنی درست، کسی است که این صراط مستقیم را در سه بُعد، به درستی طی کرده باشد.

این تعریف برای «ایمان» و «مؤمن» همان است که قرآن، در توصیف مؤمنان راستین، در آیات اول سوره بقره و سوره مؤمنون و چند جای دیگر آورده، و عناصر گوناگون شامل سه بُعد را در آنها قید کرده است و در پایان گفته است: «أولئك علی هدی من ربهم وأولئك هم المفلحون»^۱.

گاهی از این سیر علمی و عملی و هدایت برونی و درونی آدمی به حکمت، معرفت، علم و فقه تعبیر شده است، گما این که از مجموع این تلاش همه جانبه انسان برای «شدن» و از قوه به فعل رسیدن به «عمل» یاد کرده، گفته اند: «الایمان عمل کله»^۱.

علوم اصلی اسلام و تفکیک آنها

منظور ما از علوم اصلی، همانها هستند که جوهر اسلام را تشکیل می دهند و مسلمانان، در آغاز کار علمی و عملی خود، آنها را بدون تفکیک و تمایز از هم فرا می گرفتند و به کار می بستند. این روش، خود با طبیعت اسلام و انسان منطبق و مناسب بود؛ زیرا سه بُعد وجود انسان، از هم جدا نیستند، بلکه بهم پیوسته و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، و مجموع فکر و عاطفه و عمل، شخصیت واحد یک انسان را می سازند، و هیچ گاه جدای از هم پدید نمی آیند.

ضوایب و اصول اسلامی نیز، در چهره اصیل و دست نخورده خود، چنین هستند؛ اعمال عبادی و اجتماعی، با عقیده و اخلاق توحیدی، توأم اند، در اسلام، هیچ عمل و تکلیفی، جدای از سرشت اخلاقی و زیربنای عقیدتی، تشریح نگردیده است، همچنان که هیچ خصلت و سرشت باطنی وجود ندارد که زیر بنای فکری و عقیدتی نداشته باشد. خلاصه، مناسبت، هماهنگی و همبستگی میان عمل و عقیده و سرشت، کاملاً محفوظ است، عمل انسان ناشی از عقیده و نیت و شکل باطن او است، و در عین حال، باعث رشد و کمال یا ضعف و تباهی اوضاع درونی وی است. در حدیث مفضل جنود عقل و جهل از حضرت صادق - علیه السلام - ایمان و تمام خصلتهای وابسته به آن، از جنود عقل و ناشی از آن، و کفر و تمام زشتیهای ناشی از آن، از جنود جهل به شمار آمده اند.^۲

به هر حال، این وحدت و همبستگی خارجی و عینی که در اصل مقررات اسلام

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴: به نقل از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱.

نیز رعایت گردیده است، هنگام تدوین و تحریر و گسترش علوم در اسلام، بهم خورد، و این رشته بهم پیوسته تدریجاً از هم تفکیک گردید، و سه رشته علم،^۱ به نام اعتقادات یا کلام یا معارف، اخلاق یا سیر و سلوک یا آداب سلوک، فقه یا شریعت یا علم احکام، و به نامهای مشابه آنها عرض وجود کرد و رفته رفته گسترش یافت. این تفکیک و تقسیم اضطراری علوم، به تناسب سه بُعد شخصیت انسان، در عین حال خود حاکی از واقع بینی دانشمندان اسلام است که خصیصه فطری بودن اسلام را حفظ نموده اند و همراه فطرت و طبیعت، حرکت علمی خود را آغاز کرده اند.

چنانکه می دانیم در هر سه رشته اصلی، این علوم که بعداً به رشته های فرعی نیز انشعاب یافتند؛ استادان و متخصصان زبردست، مؤلفان و مصنفان بزرگ، با آثار و کتب گرانبها ظهور نمودند. سلسله هایی از دانشمندان و رجال علمی، همچون زنجیره هایی زرین و نوابغی مبتکر در تاریخ اسلام، قدم به عرصه دانش نهادند که به طور حتم، پیش از آن، چشم روزگار اندیشمندانی با آن عمق فکری، و آن احاطه علمی و وسعت اطلاعات، و با آن تعداد بسیار، به خورد ندیده است. از آثار علمی آنان، کتابخانه هایی انباشته گشت که مسلماً در جهان سابقه نداشته است. این کاروان دانش، که از سر منزل اسلام به راه افتاده، همچنان در راه است و به سیر خود با همه نوسان، و با سرعت یا وقفه ای که در طول زمان، بدان دچار گردیده ادامه داده است و بر روی هم آینده ای درخشان و دوران شیرینی را نوید می دهد.

بجز این سه رشته اصلی از علم، که گفتیم جوهر اسلام را تشکیل می دهند، سایر علوم اسلامی حتی علوم قرآن و حدیث، که دو منبع اصلی اسلام می باشند، وسیله ای برای بیان و توضیح حقیقت و جوهر اسلام هستند و نه عین آن. کما این که بخش عمده علوم اسلامی دیگر، مانند علوم ادبی، وسیله فهم منابع و متون اصلی اسلام یعنی قرآن و سنت و علوم وابسته به آن دو می باشند. پس از این مقدمه به اصل بحث می پردازیم.

۱- در تعریف فقه، نظر برخی از دانشمندان را مورد بحث قرار دادیم که این تقسیم بندی را با حدیث معروف نبوی (انما العلم ثلاثة...) انطباق داده بودند.

موضوع و ارزش فقه

در مقام ارزیابی و موازنه میان سه بُعد عقیده و اخلاق و عمل، طبعاً عقیده و اخلاق، مقدم بر عمل و بمنزله زیربنای آنست، کما این که ظاهراً عقیده، ریشه اخلاق و عواطف انسان است. پس، از این لحاظ، عقیده و اخلاق از اهمیت بیشتری برخوردار هستند.

اسلام نیز در سیر قانونگذاری، و قرآن در سیر تدریجی نزول آیات خود، در ابتدا به تحکیم و ساختن عقیده و اخلاق مردم و نبرد بی‌امان با عقاید باطل، و با عادات و سنتهای نادرست و انحرافات اخلاقی، که ریشه همه آنها شرک به خداوند است، پرداخته و توحید خالص را بر اساس رقاء فکری و سلامت عقیده و اخلاق بنا نهاده، و یا به تعبیر بهتر، توحید را اساس و مایه این امور شناخته است.

از طرف دیگر، نتیجه و ثمره نهایی دین، رشد فکری و اخلاقی و تکامل انسان در جهت عقل نظری و عقل عملی است که علمای اخلاق از آن به «حکمت» تعبیر کرده‌اند. و این خود در قرآن جزء اهداف بعثت انبیا و ظاهراً نقطه نهایی آن بشمار آمده است؛ زیرا حکمت، همراه کتاب در چند آیه هدف تعلیم پیغمبر قرار گرفته و پیداست که قرآن و کتاب وسیله است نه هدف، حکمت، مسلماً شامل عقیده و اخلاق و احتمالاً قوانین عملی نیز هست که در جای مناسب دیگر آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

حدیث نبوی معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ اگرچه در خط سیر کمال انسان، اولویت را، به مکارم اخلاق داده است؛ اما در روش تعلیم قرآن و سنت، مکارم، از عقاید جدا نیستند، و حتی آنها را فرا می‌گیرند. و یا این که چنین توجیه شود که مکارم اخلاق، اوج کمال انسانست پس باید هدف نهایی و پایان خط

۱- از جمله: و اذأخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرته... (آل عمران، آیه ۸۱).

۲- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۲ و در ص ۴۲۰ به نقل از امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۲ چنین آمده: قال رسول الله (ص) عليكم بمكارم الاخلاق فان الله عز وجل بعثني بها....

سیر و سلوک الی الله قرار گیرد، و انسان به مصداق «تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ»^۱ در بعد اخلاقی، موجودی خداگونه گردد.

علاوه بر همه اینها، مسلماً در اسلام، ارزش عمل به نیت است، آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۲ و حدیث نبوی معروف «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۳ و روایات دیگر، مبین آنست. پیداست که نیت، چکیده و ثمره عقیده و اخلاق و جلوه واقعی آن دو است که باعمل پیوند دارد، و به آن، شکل و ارزش می بخشد.

به هر حال، با قبول این حقیقت که عقیده و اخلاق به طور طبیعی و نیز در منطق اسلام، از اهمیت بیشتری برخوردارند و قهراً باید به علم وابسته به آنها هم، اولویت داده شود، اما عملاً علم فقه، که وظائف و تکالیف عملی را در بر دارد، در بین مسلمین و در حوزه های علمی اسلام، همواره کفه سنگین تر را به خود اختصاص داده و سلسله فقها بیش از دیگر دانشمندان، محل رجوع و مورد تعظیم و احترام مسلمانان، قرار گرفته اند و این امر، معلول چند علت می تواند باشد:

اسباب اولویت فقه بر عقیده و اخلاق

۱- درست است که عمل، ناشی از عقیده و اخلاق است و طبعاً متأخر از آن دو است، ولی چنانکه گفتیم، خود بهترین وسیله رشد و پرورش آنهاست. عبادت، که پیوند انسان با خداست تدریجاً بر عنصر ایمان آدمی می افزاید، و به همان نسبت، فضائل و مکارم نفسانی برتر را برای او کسب می کند، در حالی که عبادت، بخش گسترده ای از فقه است. و نیز در معاملات و برخوردهای اجتماعی و سیاسی که بخش دیگر فقه است انسان، رابطه خود با انسانها را نظم و سامان می دهد، برخورد او با انسانهای دیگر، انسانی و خداگونه میشود، کسی در تعامل با دیگران،

۱- این جمله در السنه علما جاری است، ولی مصدر آن را تاکنون پیدا نکرده ایم.

۲- سوره اسراء، آیه ۸۴.

۳- اولین حدیث صحیح بخاری، و بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۲ به نقل از امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۳۱

عواطف انسانی خود را تجربه نموده، و بدان وسیله شخصیت وی عملاً در ترازوی آزمایش قرار می‌گیرد. خلاصه، به کار بستن وظائف عملی، خود مکتب تربیتی در قلمرو عقیده و فضائل اخلاقی و نردبان تکامل انسانست. و گرچه هدف، مهمتر از وسیله است، اما وسیله عملاً، سریعتر و بیشتر جلب توجه می‌کند، و ضروری‌تر، به نظر می‌رسد.

۲- مسلمانان، عقاید و مسائل اخلاقی را بر سبیل اجمال، عملاً از رسول اکرم و صحابه وی کسب کرده بودند، و توده مردم به بیش از آن، احساس نیاز نمی‌کردند، گو این‌که، دانشمندان ژرف‌نگر که هدف اصلی اسلام را وجهه نظر قرار داده بودند، بعداً در این وادیها به کاوش پرداخته و علوم را در قلمرو عقیده و اخلاق، بنا نهادند. برعکس احکام عملی که مجمل آنها هم، بجز برای معدودی از صحابه، براکثر مردم نومسلمان، مجهول مانده بود، آن مقدار از معلومات اجمالی نیز بر حسب حوادث و نیازمندیهای روزمره، دائماً در حال گسترش بود، و به نظر و استنباط جدید نیاز داشت، و این خود باعث اهمیت «فقه» می‌گردید.

۳- اصولاً مسائل فقهی، که با اعمال عبادی و کارهای زندگی مردم ارتباط دارند، برای عامه مردم، بهتر قابل لمس و درک‌اند تا مسائل باریک و پریچ و خم عقیده و اخلاق در قالب علمی، که صرفاً در جو علمی جاذبه و کاربرد دارند، و تنها اهل مدرسه و نه اهل مسجد و طبقه خواص و اهل نظر را می‌توانند بخود جلب نمایند، اما در میان توده مردم، بازار گرمی ندارند، روی این حساب، علم فقه، علم مردم است، و علوم عقیده و اخلاق به صورت گسترده، علم خواص است که همواره در اقلیت هستند. اما در حالت بساطت و رشد درونی، علم نیستند، بلکه همان‌طور که گفته شد یک نوع سیر و تحول باطنی است، که در شرائط مساعد اجتماعی، عامه مردم را زیر پوشش خود می‌گیرد و جامعه اسلامی را ناخودآگاه به پیش می‌برد. از این جا می‌توان، نتیجه گرفت که علم فقه، همواره باید جنبه مردمی خود را حفظ نماید، و فقیهان باید از نظر دور ندارند که برای مردم عادی مدرسه نرفته، فتوا می‌دهند، تا فقه را با طرح مسائل از مسیر فهم و عمل مردم، منحرف نسازند.

اما مثل این‌که این شرط، غالباً رعایت نگردیده، و علم فقه، در فرضیات

علمی غیر قابل فهم، و غیر مساعد برای عمل، آنقدر پیش رفته که پاره‌ای از مسائل آن، حتی از بغرنج‌ترین مسائل کلامی و فلسفی هم بغرنج‌تر، و از دسترس فهم مردم دورتر می‌نماید. و این خود در تاریخ فقه، در خور بحث است. بخاطر دارم مرحوم امام خمینی - رضوان‌الله علیه - در جلسه درس اصول فرمود: «این مکاسبی که ما می‌خوانیم در بازار قابل پیاده شدن نیست».

۴- گسترش و فراگیری ملموس مسائل فقهی، نسبت به همه شئون فردی و اجتماعی اعم از سیاسی، اقتصادی، حقوقی و عبادی که عامی، و تاجر و صنعتگر و والی و رعیت را در بر می‌گیرد، شاید علت عمده این قدر اهمیت دادن به علم فقه باشد. فقه، شریان حیات مسلمانانست، همه روابط انسان با خلق و خالق، و با خودی و بیگانه بر فقه استوار است و به وسیله فقه نظم و سامان می‌یابد. یک سیر اجمالی در ابواب فقه، شاهد صادق این جامعیت و فراگیری است، که در باب «مبانی و مشخصات فقه» خواهد آمد.

۵- ارتباط مستقیم و آشکار اکثر مسائل فقهی با مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی خصوصاً با اشارات و یا تصریح کتاب و سنت به حکمتها و اسرار احکام.^۱ ضرورت دانستن و به کار بستن آن قبیل مسائل را قابل لمس، و رابطه آنها را به‌طور دائم با سرنوشت مردم، روشنتر می‌سازد که طبعاً بدان مسائل رو می‌آورند.

۶- همچنین ترغیب و تحریص اکید در کتاب و سنت بر عمل صالح^۲ و در پاره‌ای از روایات بر اصل عمل،^۳ و عدم اکتفا به عقیده و گفتار، تنها عمل را باعث

۱- این قبیل اسرار. در کتب حدیث در باب خاص به هر یک از مسائل فقهی و گاهی در آیات مربوط به آنها آمده و کتاب **علل الشرایع** شیخ صدوق اکثر آنها را گردآورده است.

۲- در قرآن در حدود ۳۰ آیه عمل صالح (به‌لغظ مفرد) و در حدود ۵۵ آیه (الصالحات) به‌لغظ جمع مورد ترغیب قرار گرفته است، اما در روایات فزونتر از آن دیده می‌شود، و مسائل الشیعه کتاب‌الامر بالمعروف، ابواب فعل المعروف، و نیز ابواب مقدمه العبادات ملاحظه شود.

۳- مانند روایات عمل به علم، و همچنین کلیه آیات و روایات پاداش و کیفر اعمال؛ این قبیل سخنان در نهج‌البلاغه زیاد است.

صلاح و نجات انسان جلوه می‌دهد، و این خود عاملی مؤثر جهت اقبال مردم به فقه است که موضوع آن عمل مکلف است.

علاوه بر این، درباره یک‌یک عبادات و اعمال و روابط اجتماعی و فردی از قبیل تجارت، زراعت، مزاجت و جز اینها بقدری در نصوص دینی،^۱ تاکید گردیده و ثمرات دنیوی و اخروی آنها، ردیف شده که مؤمنان با اشتیاق تمام به طرف آنها بسپج و به دانستن آداب و رسوم هر کدام ترغیب می‌شوند.

۷- تأکید بر تعلم احکام و «تفقه در دین» در کتاب و سنت، که گرچه تفقه، در اصل - چنانکه قبلاً گفته شد - شامل همه شئون دینی بوده و بعداً در چهارچوب احکام مورد عمل، محدود شده، اما این تأکید، باعث اقبال مسلمانان به علم فقه بوده است و به همین مناسبت عده‌ای از فقها در مقدمه کتب فقهیه^۲ خود آن‌جا که از فضیلت فقه، و اهمیت آن در اسلام، و برتری آن بر سایر علوم سخن گفته‌اند، به ذکر این قبیل روایات جهت تشویق طالبان علم، به علم فقه، پرداخته‌اند.

آنچه گفته شد عوامل و علل توجه علمای اسلام، به علم فقه و گسترش روزافزون و احتمالاً بیش از حد انتظار آن بوده است، و می‌تواند برای فقها در قبال متکلمان و عرفا و متصوفه که به فقیهان خرده می‌گیرند و خود به اصلاح درون بیشتر ارج می‌نهند تا آراستن برون، عذری موجّه، باشد. ولی آن گروه از دانشمندان چنانکه در تعریف «فقه» گفتیم، همچنان بر سر انتقاد خود به فقها ایستاده‌اند.

نکاتی در رابطه با اولویت فقه

۱- فقها خود، به اهمیت و اولویت اصول اعتقادی توجه داشته و به همین سبب در ابتدای متون فقهی^۳ که برای عوام و مقلدان نوشته‌اند، فصلی در این باره

۱- به روایات هر یک از اعمال نامبرده در کتب حدیث مراجعه شود.

۲- مانند تحریر الاحکام علامه حلی؛ ذکری الشیعه شهید اول و معالم شیخ حسن عاملی.

۳- مانند المقنع و الهدایه هر دو از شیخ صدوق؛ المقنعه از شیخ مفید، غنیه از سیدابن المکارم. کشف الغطاء از شیخ جعفر کاشف الغطاء و بسیاری از رساله‌های عملیه متأخرین، از جمله الفتاوی الوالضحة از

تحت عنوان «ما يجب الاعتقاد به» آورده‌اند، گاهی با دلیل و گاهی بدون دلیل، و هنوز هم در پاره‌ای از رسائل عملیه این روش معمول است که مختصری از اعتقادات را ذکر کنند.

۲- بسیاری از کتب اخلاق^۱ رائج میان مردم متشرع، توسط فقها و محدثان یا پیروان و هم مسلکان آنان تحریر گردیده و موازین فقهی و شرعی در آنها کاملاً رعایت شده‌است. حتی بسیاری از آداب و مستحبات فقهی، در آن کتب آمده‌است. نتیجه آن‌که این دسته از کتب اخلاق، با اخلاق متصوفه و عرفا تفاوت دارد و فقیهان هم بر آنها صححه گذارده‌اند.

۳- بنابراین دو نکته، عامه مردم مسلمان، عقیده و اخلاق را نیز از فقها و محدثان اخذ می‌کنند و از متکلمان و متصوفه پیروی نمی‌کنند، مگر آنان‌که خود در این دو رشته صاحب نظر یا دارای مراتبی از معلومات می‌باشند.

۴- برخی از علمای اخلاق و صوفیان، فقه را با مسلک خود آشتی داده و آن‌را به رنگ سیروسلوک باطن رنگ‌آمیزی کرده‌اند. این گروه به عقیده خود، فقه را به راه واقعی و صراط مستقیم خودش برگردانیده و روش فقها را یک نوع انحراف از جاده صواب می‌دانند، سرسلسله این گروه، مؤسس این گونه از فقه، غزالی طوسی (۴۵۰-۵۰۵ هـ) است در کتاب *احیاء العلوم*، که ما در باب اقسام فقه از این گونه فقه بتفصیل بحث خواهیم کرد.

ارزش میراث فقهی اسلام

اگر این حقیقت را بپذیریم که پایه تمدن و فرهنگ و میزان خوشبختی اقوام و ملل، قوانین حاکم بر آنهاست، ناچار باید فرهنگ گسترده و پرمایه، و تمدن

مرحوم سید محمد باقر صدر، و اما از کتب اهل سنت، *المحلّی* از ابن حزم، قوانین الاحکام از محمدبن احمد بن جزّی مالکی و جز اینها.

۱- مانند مکارم الاخلاق، معراج السعاده، جامع السعادات، حقائق فیض، *احیاء العلوم* غزالی، *حلیة المتقین* علامه مجلسی و جز اینها.

درخشان اسلام و مسلمین را مستقیماً، نتیجه و میوه قوانین و فقه اسلامی بدانیم، قوانینی که راه استفاده از علوم و فنون اقوام گذشته و ملل معاصر را برای مسلمین باز گذارده، مطالعه سرگذشت دیگران را توصیه نموده، و مردم را به شنیدن سخنان گوناگون و انتخاب احسن امر کرده است.

قوانینی که قریحه ابتکار و کاوش و تحقیق و آموختن را در پیروان خود پرورش داده‌اند و طریق استفاده از مواهب طبیعت و زندگی سالم و با معنی و بدون تکلف را هموار نموده و به‌طور کلی مردم را به حرکت و تلاش در بُعد علمی و عملی، در نهایت نظم و انضباط، در همه شئون فردی و اجتماعی وا داشته‌اند. بدیهی است که این‌گونه قوانین، پیشرفت پیروان خود را در همه ابعاد حیات، تضمین نموده، چنان تمدن وسیع و ژرفی را پدید می‌آورند.

فقه اسلام، به گواهی تاریخ، قرن‌ها سرزمین گسترده اسلام و ملت‌های پراکنده این منطقه را با همه اختلافات در زبان، نژاد، سطح فرهنگ و پایه معرفت، زیرپوشش خود گرفته، آن اقوام را اداره، و مشکلات مردم را در مسائل بغرنج خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، تا حدود بسیار، حل کرده است: برای مسأله زمین که هنوز جزء مسائل لاینحل بسیاری از کشورهای جهانست، بهترین راه حل را ارائه کرده است، مسأله خانواده، روابط زناشویی، فرزند، ارث و جز آنها را با دقت مورد توجه قرار داده و در این باب، سخنی را ناگفته نگذاشته است.

سیاست و حکومت را براساسی محکم و قابل دوام و در عین حال انعطاف‌پذیر و قابل تحوّل، استوار ساخته، رأی مردم و شورا را به‌طور موثر در آن، دخالت داده است.

قضاوت و دادخواهی را با سهلترین و مطمئن‌ترین روشها، به کار بسته که بحث این فصل، از افتخارات فقه اسلام بشمار می‌رود. برای قصاص و دیات و اجرای حدود الهی اهمیت خاص قائل شده، آن را مایه حیات اجتماع دانسته (ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الألباب)^۱ و ضوابط مشخص و محکمی برای آن وضع کرده است.

گرچه حقوق اسلام، بخصوص در بُعد حکومت، به طور شایسته و بایسته پیاده نگردید، و انحراف حکومت اسلام از مسیر اصلی خود، نابسامانیهای بیشمار در جهان اسلام، در طول تاریخ به وجود آورد، و این خود در تاریخ فقه، قابل بحث است تا حدود اجرای قوانین و موارد تخلف از آنها، در ادوار مختلف تاریخ اسلام، مشخص شود، با این وجود، این اصل، قابل انکار نیست که نظام و جو حاکم بر زندگی مسلمانان، منبعث از روح قوانین اسلام بوده و اجرای همان قوانین پایه تمدن آنانست، تمدنی که از مرزهای اسلام گذشت و اثرات و مواهب آن به سراسر گیتی سرایت کرد.

به گواهی افرادی منصف چون گوستاو لوبون، تمدن و دانش اروپا دنباله فرهنگ و دانش مسلمانانست.^۱ غرب نه تنها در زمینه علوم و فنون رهین خوان نعمت مسلمین است که به طور حتم، در پی ریزی حقوق خود از حقوق اسلام بهره برده است. قانون فرانسه در آغاز، از فقه اسلامی بخصوص از مذهب مالک که در آندلس رواج داشت، استفاده برده به همان کیفیت که ابتدا غربیان، در همان جا با فلسفه و تمدن اسلام آشنا شدند.^۲

در حال حاضر نیز، قانوندانان غربی، به ارزش فقه اسلام اعتراف دارند و برای ارزیابی آن، کنگره‌ها تشکیل می‌دهند. «کنگره قانون مقارن» که در سال ۱۹۳۸ در لاهه برگزار گردید، در قطعنامه خود مواد زیر را قید کرده است:

- ۱- فقه اسلام را باید یکی از مصادر و منابع قانون دانست؛
- ۲- فقه اسلام، قانونی زنده و قابل تحول و تکامل است؛
- ۳- این فقه، کاملاً اصیل و قائم به ذات است و از قوانین دیگر ملتها اخذ نگردیده است.^۳

ماده سوم این قطعنامه جواب قاطعی است به آن عده از شرقشناسان که

۱- تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخرداعی، صص ۴ و ۷۳۱ تا ۷۵۴.

۲- تاریخ الفقه الاسلامی، از دکتر محمد یوسف موسی، ۸.

۳- همان جا، ص ۹.

معتقدند قوانین اسلام در آغاز، محدود به نیازهای بسیط و ابتدایی محیط طلوع اسلام بوده و تدریجاً با تغذیه از قوانین روم و ایران که قبلاً در آن منطقه نفوذ داشته‌اند، بارور گردیده است.

برخی از مستشرقین، بی‌انصافی را از این حد هم گذرانیده، احکام اسلام را رأساً مأخوذ از عادات و رسوم عرب جاهلی و یا یهود و امثال آنان دانسته‌اند، و ما به یاری خدا در بخش دوم کتاب هنگام بحث از «دوران تشریح» حدود رابطه قوانین اسلام با رسوم و آداب جاهلی عرب که غالباً شکل ناقص و تحریف شده‌ای از آیین ابراهیم - علیه‌السلام - آمیخته با خرافات بت‌پرستی بوده و نیز وجوه مشترک میان قوانین اسلام و فقه یهود و سایر مذاهب رایج منطقه را، روشن خواهیم کرد، کما این‌که اصالت فقه اسلام، و شیوه گسترش اجتهاد در رابطه با نیازهای روزمره و با آداب و عرف معمول زمانها و مکانها را، در خلال مباحث بخش سوم کتاب که حاوی «دوران تفریح» و نحوه رشد استنباط است شرح می‌دهیم.

این بحث را با نقل سخن یکی از استادان مشهور فرانسوی درباره ارزش میراث فقه اسلامی پایان می‌دهیم:

محمد عبدالله العربی رئیس جمعیت الدراسات الاسلامیه در مقدمه موسوعه الفقه الاسلامی می‌نویسد: به خاطر دارم در سال ۱۹۲۳ در فرانسه رساله دکترای خود را در علوم قانون و اقتصاد به راهنمایی استاد «ادوار لامبیر» به عنوان استوانه و سند فقه مقارن در جهان تهیه می‌کردم، وی به من و دیگر دانشجویان مصری می‌گفت: همانا نزد شما گنجی از فقه اسلامی نهفته است و در انتظار کسی است که آن را برای جهان معاصر برملا سازد، تا در این دوران که حیرت و سرگردانی گیج کننده‌ای بر جهان مستولی است و مردم ما را از تشخیص حق و باطل و نیک و بد عاجز ساخته، و از تنظیم و هماهنگی حکیمانه میان مصلحت فرد و مصلحت اجتماع، باز داشته، بشریت را با منطق توانای خود به راه هدایت و رشد، رهنمون گردد.

فصل دوم: قانون و ضرورت آن

مقدمه

قانون،^۱ ضوابطی است که جهت برقراری نظم و عدالت در اجتماع بشری و تأمین حقوق و تعیین وظائف مردم به وجود می‌آید. قانون، دو قسم است: قانون الهی یا شرعی و قانون بشری یا وضعی:

قانون الهی ناشی از وحی است و قانون بشری ناشی از ابتکار و اندیشه بشر. فقه اسلامی، مجموعه قوانین الهی است که اصل آن از مبدأ وحی آغاز گردیده و در قرآن آمده است ولی شرح و بسط و توضیح و تفریع آن، در سنت رسول، و سخنان پیشوایان دین و فقهای اسلام، شکل گرفته است و ما برآنیم تا در مقدمات کتاب، مشخصات و امتیازات کلی این قوانین و تفاوت آنها را با قوانین بشری و نیز قوانین سایر ادیان آسمانی، روشن کنیم تا به روح فقه اسلامی بهتر واقف شویم، و ضمناً دانسته شود که جز این‌گونه قانون، نمی‌تواند جامعه بشری را به نحو شایسته و در خور مقام انسان، اداره نماید.

اما پیش از این، باید درباره هدفهای قانون و ضرورت آن برای بشر، سخن گفت تا در مقام مقایسه قوانین الهی و اهداف آنها با قوانین بشری، امتیاز قانون الهی و در مرحله بعد، مزایای قوانین اسلامی روشن شود.

ضرورت قانون

با توجه به چند امر ذیل، وجود قانون برای بشر ضرورت دارد:

۱- انسان، موجودیست اجتماعی که در ادامه حیات و امرار معیشت، به اجتماع و همکاری نیازمند است، بر خلاف سایر جانداران که غالباً زندگی هر کدام،

۱- ریشه کلمه قانون، یونانی است که از راه زبان سریانی وارد زبان عرب شده است، و در اصل به معنی خط کش به کار رفته و بعداً به معنی «قاعده» برگشته و امروز در زبانهای اروپایی به معنی شریعت کلیسایی استعمال می‌گردد: فلسفه قانونگذاری در اسلام، ص ۱۲ با ذکر منابع.

مستقل از دیگران است. علت نیازمندی بشر آنست که وی بالنظره در زندگی توسعه طلب است و خلقت او به گونه‌ای است که حتی در نیازمندیهای اولیه مانند مسکن، خوراک، پوشاک و بهداشت، یک فرد به تنهایی قادر به تأمین آن نیست و به دیگران نیاز دارد، ناچار یکی از دو راه را باید انتخاب کند:

اول، این که همگان در همه شئون، همکاری و شرکت کنند و دسته جمعی نیازها را برآورند.

دوم، این که کارها تقسیم گردد و هر کس، به تناسب سلیقه و به اقتضای محیط زندگی و به نسبت امکانات موجود، یک یا چند رشته از کار را که رافع برخی از نیامندیهای دیگران است به عهده بگیرد.

معمولاً در اجتماعات ابتدایی و کوچک، راه اول انتخاب می‌گردد، و اهل یک ده مانند افراد یک خانواده به کمک یکدیگر نیازمندیهای خود را که قهراً محدود و گسترش نیافته است بر می‌آورند. اما همین که نیازمندیها گسترش یافت، و اجتماع کمّاً و کیفیاً رو به رشد رفت، دیگر این نوع همکاری میسر نیست و ناگزیر باید راه دوم را انتخاب و کارها را تقسیم کنند. و این همان کاریست که بشر از دیرباز انجام داده و به هر نسبت سطح زندگی و پایه تمدن بشر بالا رود و علوم و دانشهای بشری گسترش و انبساط یابد، طبعاً نیازمندیهای بشر به همان نسبت افزونتر، و شمار کارها و مشاغل بیرون از حد خواهد گردید. و اکنون که انسان، به زندگی ماشینی گام نهاده تزیاید کارها و در نتیجه نیازمندیها، بهتر قابل لمس است.

این نیازمندی طبیعی به همکاری، همانست که از قدیم فلاسفه می‌گفتند «الإنسان مدنی بالطبع»: آدمی طبعاً اجتماعی است. کلمه «تمدن» از ریشه «مدینه» و به معنی شهرنشینی است و شهرنشینی همواره رمز تمدن و پیشرفت زندگی بوده است که بشر پس از طی مراحل غارنشینی و صحراگردی و چادرنشینی، بدان روی آورده و در حقیقت، شهرنشینی نمودار کامل و رمز اجتماعی بودن انسان است.

۲- همکاری افراد با یکدیگر و به طور کلی همبستگی و پیوند زندگی ایشان با هم در تمام سطوح از خانواده گرفته تا محله و ده و یا شهر و مملکت، تا برسد به

سطح جهانی و در همه ابعاد، گام به گام، به تضاد و اختلاف و جنگ و نزاع بر می خورد. علت آن هم واضح است؛ زیرا جهل، فرصت طلبی، طمع، خودخواهی و نفع جویی بشر، حد و مرز نمی شناسد، همه طالب بهترینند و خراشها و توقعات مادی و جسمانی، نامحدود است، در حالی که امکانات و آنچه مردم بر سر آن ستیز می کنند محدود است. و طبیعی است که کار به نزاع و جنگ و خونریزی بکشد، که اگر کنترل نگردد سرانجام بشر، یا نابودی و انقراض نسل است و یا ارتجاع طبیعی و بازگشت به حالت توحش و غارنشینی.

۳- برای پیش گیری از این وضع، ضابطه و میزانی ضرورت دارد تا افراد و ملتها را به حقی و حدی محدود نماید، و اختلافات را براساس همان مقیاس، حل و فصل و برطرف کند.

این میزان را «قانون» می نامند و در قرآن و فقه اسلامی جابه جا از آن به الفاظی از قبیل حکمت، میزان، حدود الله، تکلیف، شرایع و جز اینها یاد گردیده که در جای مناسب شرح آنها خواهد آمد.

بشر، از آغاز خروج از دوران توحش و بربریت، و گام نهادن به دوران اجتماعی، ناخود آگاه ضرورت قانون را درک کرده و از آن بهره برده است، کلیه ملل و اقوام، به همان نسبت که هواخواه عدل و داد و گرفتارستم و جور بوده اند، جویای قانون واقع سنج و حق گرا، و تا حدی هم واجد چنین قانونی بوده اند.

منتها، قوانین ابتدایی بسیار ساده و محدود و نانوشته و غیر مدون است و حتی قانونگذار مشخصی هم نمی توان برای آن یافت، بلکه نیازهای اجتماعی خود به خود، رسوم و سنتهایی را که ما از آنها به عرف و عادت و نظیر آنها تعبیر می کنیم به وجود آورده است. در برخی از اجتماعات عقب مانده و بلکه پیشرفته حتی تا امروز، قانون عرف جاری و دارای اعتبار است، در فقه اسلامی نیز پاره ای از مسائل به عرف و عادت محل ارجاع و یا با قضاوت و فهم عرف، حل می شود، و این خود یکی از اصول و مبانی جالب فقه است که مشکل گشا و حلال مشکلات است.

نکاتی دربارهٔ قانون

از آنچه گفته شد این نتایج نیز به دست می آید:

اولاً: عمر قانون برابر با عمر اجتماع است و از هنگامی که بشر، خصلت اجتماعی بودن خود را عینیت داده و آنرا تجربه کرده است به قانون روی آورده است.

ثانیاً: گسترش و جامعیت و پیشرفت قوانین، بستگی به میزان پیشرفت زندگی و سطح تمدن و پایهٔ علم و معرفت جامعه دارد، و سطح فرهنگ و تمدن یک جامعه را، از مقررات حاکم بر آن جامعه می توان شناخت. در جوامع ابتدایی و ساده، قوانین هم، ساده و معدود است و برعکس، در جوامع گسترده و پیشرفته، قوانین بیشمار و پیچیده است.

ثالثاً: قوانین، گاهی به طور قهری در نسلهای پی در پی در غالب سنتها و عادات شکل می گیرد، بدون این که درجایی نوشته شود، اما قوانین رسمی ملت‌های راقیه، از طرف یک یا چند نفر متفکر و یا منتقد وضع گردیده و احیاناً نوشته شده اند.

رابعاً: گرچه همواره انگیزهٔ قانون، عدالت خواهی و احقاق حقوق افراد و اقوام است، اما آنچه عملاً در جوامع بشری به نام «قانون» رواج یافته گاهی درست، عکس این را نتیجه داده و ظاهراً انگیزهٔ وضع آنها از آغاز، به جای احقاق حقوق، سلب حق از یک طبقه و قانونی کردن امتیازات طبقهٔ دیگر می باشد، و این خود یکی از نقاط ضعف قانون بشری و نقطهٔ اختلاف و تفاوت قوانین بشری با قوانین الهی است.

فصل سوم: ضرورت قانون الهی و امتیاز آن

آنچه گفته شد دربارهٔ اصل قانون و ضرورت آن بود که همهٔ ملل از دیرگاه به آن پی برده و فلاسفهٔ اسلام و سپس متکلمان، جهت اثبات نبوت، با اضافهٔ این نکته که قانونگذار باید خداوند باشد تا اختلاف پیش نیاید، بدان استدلال کرده اند، اما به نظر برخی دیگر از محققان و متکلمین، امثال خواجه نصیرالدین طوسی

(۵۹۷-۶۷۲ هـ) و ابن خلدون (۷۳۳-۸۰۸ هـ) اعتراضاتی بر این دلیل وارد است که شرح آن را در ادوار فقه^۱ یاد کرده است و بدان جهت این دلیل را برای اثبات قانون الهی و نبوت کافی ندانسته‌اند. اینک بدون نقل همه آن بحثها و گفتگوها با الهام از آن بزرگان، مقدمات دیگری بر آن اضافه می‌کنیم تا وافی به آن هدف بوده باشد، بدین شرح:

۱- هدف قانون الزاماً منحصر به برقراری نظم و ممانعت از هرج و مرج نیست، بلکه علاوه بر آن، رعایت مزایا و اهداف ذیل شرط کمال و استحکام قانونست:

اول، قانون باید جنبه ارشاد و هدایت داشته، تکامل نفسانی و رشد عقلی و فکری بشر را در بر داشته باشد؛

دوم، سعادت انسان را در همه شئون مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی و جز آن تامین نماید؛

سوم، علاوه بر اینها سعادت اخروی و زندگی واپسین انسان را تضمین نماید؛

چهارم، قانون باید از اعمال هرگونه تبعیض در قلمرو خود برکنار باشد، به تعبیر دیگر جنبه شخصی و جناحی نداشته باشد، بلکه مصالح و منافع کل جامعه را در نظر بگیرد؛

پنجم، در نظر مردم باید از احترام و تقدس خاصی برخوردار باشد تا از روی میل و رغبت، به اجرا در آید و مردم با جان و دل از آن اطاعت نمایند؛

ششم، پس با توجه به آنچه ذکر شد، قانون باید براساس ایمان استوار و از ایدئولوژی و زیربنای فکری و عقیدتی مایه گرفته، جنبه مکتبی داشته باشد و مردم آن را به عنوان یک مکتب پذیرفته باشند؛

هفتم، قانون باید از روی منتهای تفصل و عنایت و رحمت و وسعت نظر، وضع شود و هیچ گونه تنگ‌نظری و اجحاف، در آن مشهود نباشد.

۲- وضع قانون با این اهداف گسترده و مزایای برجسته، از افراد بشر به طور منفرد یا با همکاری و همفکری یکدیگر به علل و جهات زیر، ساخته نیست:

اول، رابطه قوانین با روحيات و خصلتهای انسانی بشر را چنانکه باید کسی نمی داند. اگر قانون بخواهد جنبه تربیتی داشته باشد، احاطه کامل قانونگذار بر صفات باطنی بشر، با همه اختلافات محیط و نژاد و خصلتهای موروثی لازمست. و ما می دانیم دانش روان شناسی و روان کاوی، دوران کودکی و ابتدایی خود را می گذراند و معلوم نیست سرانجام هم انسان بتواند بر ابعاد باطن خود، در قالب یک علم قطعی و ضوابط حتمی احاطه پیدا کرده، این موجود ناشناخته، تأثیر متقابل اعمال و روحيات خویش را چنانکه هست، کشف نماید؛

دوم، کسی قادر نیست همه شئون مادی و معنوی انسان را با هم و با یک نسبت درست و متعادل، که رعایت آن در قانون گذاری شرط است، در نظر بگیرد، بلکه هر گروه به تناسب رشته مورد تخصص خود در ابعاد گوناگون، مانند جهات اخلاقی، اقتصادی، بهداشتی، سیاسی و جز اینها، همان جهت را آن هم مسلماً به طور ناقص، مورد نظر قرار می دهند و از سایر جهات، غفلت می ورزند. در قوانین موضوعه بشری نمونه های بسیار می توان برای آن یافت، در حالی که اعمال انسان چند بعدی اند و در چهارچوب یک بُعد نمی گنجند، بخصوص در پهنه اجتماع که یک عمل ساده حتماً در ارتباط با چند بُعد عینیت می یابد؛

سوم، آدمی از عالم پس از مرگ و رابطه عمل او در این سرای با وضع وی در آن سرای بکلی بی خبر است؛ فی المثل، چه کسی می تواند اثر می گساری را در سرنوشت خود پس از مرگ بداند، و کدام قانون بشری به این دقت باطنی انسان، نسبت به جهان دیگر پاسخ می دهد، و به او آرامش و اطمینان می بخشد؟ این اضطراب و دلهره آدمی همواره او را رنج می دهد، هر چند ایمان و علم قطعی به حیات پس از مرگ نداشته باشد، بلکه همان احتمال وجود آن، کافیست؛

چهارم، بشر، هر قدر خود را از اغراض شخصی و ارتکاب تبعیض برکنار دارد، خواهی نخواهی به حکم بشر بودن و نقص داشتن، غریزه پلید سودجویی و خودخواهی، او را به یک نوع ارتکاب تبعیض، سوق می دهد. اگر نه به سود شخص

خود که به سود آن طبقه که به او نزدیکتر هستند، و از این جا تبعیضهای قبیله‌ای، شهری، ملی و نژادی در قوانین ساخته بشر، شکل می‌گیرند؛ پنجم، با توجه به این جهات، که در دو کلمه جهل و عجز انسان خلاصه می‌شود (وما أوتیتم من العلم إلا قليلاً)^۱ قوانین ساخته بشر، نه نیازمندیهای او را بر می‌آورد، و نه او را راضی و دلخوش و مطمئن می‌سازد و نه حس احترام او را نسبت به خود جلب می‌نماید.

۳- وضع قانونی چنین گسترده و بدین گونه جامع، تنها از خدای عالم، که خالق و عالم السرّ والخفیات است (ألیعلم من خلق) ساخته و شایسته است و آیه «الاله الخلق والأمر»^۲ اشاره به همین پیوند و رابطه تکوین و تشریح است، یعنی هر کس می‌آفریند همو باید فرمان دهد. نیاز به توضیح نیست که خداوند منبع رحمت و قدرت و علم و همه صفات کمال است، و او خود انسان را آفریده و به نیازمندیهای وی و به آنچه در درون او از غرائز و خصلتها نهاده و به همه چیز آگاه و قادر است، و هیچ نیازی ندارد تا سبب بخل و سختگیری و تنگ نظری و تبعیض و جز اینها از نواقص قوانین بشری - که بدانها اشاره شد - در قانون الهی گردد. قرآن در رابطه با احکام و حدود الهی به این نکته بارها اشاره فرموده است.

طبعاً، قوانین الهی، عالیترین مکتب تربیتی و عقیدتی، و بانی پاکترین نظام اجتماعی و سیاسی اند و در نظر مردم مقدّس، و دارای احترام اند، از همان نوع

۱- سوره اسراء: ۸۵.

۲- سوره ملک: آیه ۱۴.

۳- سوره اعراف، آیه ۵۴. این استدلال، بنا بر آنست که مراد از «الأمر» امر تشریحی یا اعم از تشریحی و تکوینی باشند، همان‌طور که از تفسیر تبیان، و مجمع البیان و برخی دیگر بر می‌آید؛ اما اگر مراد از آن، امر در عالم ارواح، مقابل خلق در عالم اجسام باشد، چنان‌که در تفسیر صافی آمده یا ابداع و ایجاد بدون اسباب، در مقابل خلق با اسباب، که اصطلاح «عالم امر» و «عالم خلق» از آن مأخوذ است، و یا اداره و تصریف مخلوقات بر حسب اراده خداوند که در تفسیر کشاف آمده است؛ بنابراین چند احتمال، آیه مذکور، خارج از موضوع بحث ماست.

تقدّس و احترام که خداوند در دلها دارد، بلکه به همان اندازه دارای قداست و احترام می‌باشد، و قهراً مردم بامیل و رغبت و از روی تسلیم و رضا، بدان قوانین الهی گردن می‌نهند. همان‌طور که هیچ محبوبی چون ذات باری نمی‌تواند محبت و عشق بندگان را به خود جلب، و دلها را تسخیر نماید، فرمان و قانون خدا، و پیام‌آوران و رسولان او که طبعاً از همان نوع مواهب و کمالات خدایی برخوردار و از پلیدیهای بشری مصون و معصوم‌اند، دارای همان جاذبه و نفوذ معنوی خواهند بود. بخصوص که توأم با ید بیضا و آیات و بیّنات و معجزات هم باشد.

با توجه به این مقدمات، ضرورت قانون الهی و بعثت انبیا ثابت می‌شود، و این همانست که در علم کلام آن را «نبوت عامّه» نامند.

امتیاز قانون الهی بر قانون بشری

از بیان ضرورت قانون الهی برای بشر و مقایسه آن با قانون بشری، تفاوت میان این دو نوع قانون در ابعاد گوناگون، و همچنین، امتیاز قانون الهی بر قانون بشری را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- قانون بشری، محصول قراردادهای قهری نسلها، و یا تراوش اندیشه و مصلحت سنجی و چاره‌اندیشی یک یا چند تن متکرر و یا متعّد است، و قانون الهی، فرمان خداست که از طریق رسولان و پیام‌آوران و از مجرای وحی الهی به بشر ابلاغ می‌گردد.

۲- هدف از قانون بشری، برقراری نظم و تأمین حقوق و سدّ باب ستم و تجاوز، و رفع هرج و مرج در جامعه است، اما هدف قانون الهی علاوه بر این، ارشاد و هدایت و تربیت بشر، کشف و إبراز غرائز عالیه و استعدادهای پنهانی انسان، تأمین نیکبختی و سعادت انسانها بوجه احسن و اکمل در هر دو جهان، با توجه به همه نیازمندیهای جسمی و روحی انسان در ابعاد فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جز اینها، می‌باشد.

به تعبیر دیگر، هدف نهایی از قوانین الهی، نجات بشر از خواهشها و شهوات نفسانی و قیود منیّت و نیل او به دائره حق و انصاف و مقام خلافة الاهی است تا

خود خلیفه خدا در زمین گردد و اراده او را اجرا نماید.

۳- قانون الهی از تبعیض و غرض ورزی برکنار است، در حالی که قوانین بشری نمی‌توانند از آن برکنار بمانند.

۴- قانون الهی براساس مکتب و ایمان به خدا و پیغمبران و عقیده به روز جزا و خوف و رجا و عشق به الله مبتنی است که خود ضامن اجرای قانون، وانگیزه پیروی از آنست. ولی قانون بشری، بر چنین شالوده محکمی استوار نیست، بلکه غالباً زیر مراقبت مأموران، و از ترس مجازات گماشتگان رعایت می‌گردد.

۵- بنابراین، در اجرای قانون الهی به تشکیلات انتظامی و جرم‌گیری گسترده و هزینه‌گزار، نیاز نیست و همان ایمان، خود پلیس همیشه حاضر و داور سختگیر همیشه ناظر است و تنها افراد تبهکار و غیر مؤمن، در جامعه اسلامی، زیر مراقبت تشکیلات محدودی قرار می‌گیرند؛ به عکس قوانین بشری، که اجرای صحیح آنها چنان تشکیلات و هزینه‌هایی را می‌طلبد و هر اندازه گسترده و فراگیر باشد باز هم بخش عمده‌ای از جرم‌ها و جریمه‌ها از نظر پنهان می‌ماند، و قانون به هدف خود نمی‌رسد.

۶- قوانین الهی که از روی علم و إحاطه کامل خداوند، جامع‌الاطراف و بدون نقص، وضع شده‌اند، در جریان عمل، دچار نقص ناشی از عدم اطلاع قانون‌گذار و فقدان پیشبینی‌های لازم، نخواهند شد، برخلاف قوانین بشری که فاقد این شرط‌اند و هر روز نقص تازه‌ای در آنها ظاهر می‌گردد که جهت جبران آن باید پی‌درپی تبصره‌ای بر قوانین اضافه کنند، و سرانجام اصل قانون را تغییر دهند.

نکاتی درباره قانون الهی

درباره آنچه گفته شد یادآوری چند نکته لازم است:

۱- رمز اختلاف و تبدیل قوانین در ادیان آسمانی

به شرحی که در بخش دوم کتاب خواهد آمد، ادیان الهی در اصول توافق و در فروع و بخشی از احکام اختلاف دارند، و این دو امر از لحاظ عقل و منطق قابل

توجیه است. اما مسلماً اختلاف در احکام ناشی از جهل قانونگذار (خداوند) یا خطای رسولان معصوم، و دلیل نقص قانون سابق و جبران آن در قانون لاحق - چنانکه در قوانین بشری گفته شد - نمی‌تواند باشد، بلکه این گونه احکام، چنانچه دست نخورده و تحریف نشده بجای مانده باشد، در رابطه با اقتضای زمانها و مکانها و متناسب با اقوام و ملل و به خاطر رعایت حال امتهای و نقاط ضعف و قوت آنان است و از این لحاظ با قوانین بشری وجه مشترک دارند، اما به گواهی تاریخ، بخشی از این دگرگونیها ناشی از انحراف مردم از حکم خداوند و از تحریف اخبار و رهبانان است، همان‌طور که قرآن هم آن را تأیید کرده است.

۲- رمز تبدیل احکام و نسخ در اسلام

قابل انکار نیست که پاره‌ای از احکام شریعت اسلام تبدیل یافته که اصطلاحاً آنرا «نسخ» گویند و در قرآن، آیات نسخ و منسوخ و نظیر آن در روایات وجود دارد که در بخش دوم کتاب، خواهد آمد و مسأله نسخ خود یکی از ابواب مهم علم اصول است؛ اما این امر، نه تنها نقص قانون یا حاکی از نقص قانونگذار نیست، که خود - به شرحی که در باب مبانی و مشخصات فقه، خواهد آمد - یکی از مزایای قوانین اسلام است.

محققان، احکام منسوخه را از آغاز، موقت و مرحله‌ای در رابطه با شرایط ناپایدار و مصالح گذرا و آنی می‌دانند، که از باب مصلحت، موقت بودن آن احکام را به مردم نگفته‌اند، و نسخ، عبارتست از اعلام پایان دوره موقت، و آغاز دوره جدید، که حکم پایدار در آن اعلان و به مرحله اجرا گذارده می‌شود. و در هر حال، نمی‌تواند ناشی از جهل قانونگذار و ظهور نقص، در قانون اول بوده باشد. از باب نمونه، اسلام، در آغاز، گویا جهت انصراف پیروان خود در عبادت، از «کعبه» که به بتکده تبدیل شده بود و نیز زدودن تعصب جاهلی و ملی از دل‌های اعراب، و هم به خاطر جلب نظر یهود و نصارا به دین جدید، که عاری از تعصب است و به همه انبیا

و ادیان الهی احترام می‌گذارد، و به جهاتی دیگر، بیت المقدس معبد مورد احترام آن دو قوم را، قبله شناخت، اما سرانجام، قبله همیشگی اسلام، همان کعبه، یادگار حضرت ابراهیم - علیه السلام - که مورد علاقه بی حد رسول اکرم (ص) و مسلمانان بود، شناخته شد.

۳- مسؤولیت فقها در استنباط و تطبیق احکام

اگر بپذیریم که احکام الهی تا آن حد دقیق و جامع و حساب شده تشریح گردیده، پس مسؤولیت فقها که عهده‌دار استنباط و تطبیق و تفریح احکام هستند بسیار سنگین و طاقت فرساست و اگر در مبادی اجتهاد و شیوه نتیجه‌گیری و برداشت از نصوص دینی، یا در تطبیق آنها بر نیازمندیهای روزمره، و تشخیص آن نیازمندیها چنانکه هست، و یا در بیان و عرضه کردن احکام به مردم، انحراف رخ دهد، و دستخوش همان قبیل نقصهای قوانین موضوعه بشری گردد، احکام الهی صفا و طراوت و طهارت آسمانی خود را از دست می‌دهد و طبیعی خواهد بود که دارای آن خاصیت و اثر هم نباشد.

کار فقها، بحق دنباله کار انبیا و اوصیاست و جز افرادی دارای استعداد طبیعی و ذوق ذاتی و با تقوی و جامعه‌شناس، به کمک قوه قدسیه و با کوشش پیگیر و به اصطلاح «استفراغ وُسع» از عهده این کار بزرگ، بر نیایند و ما در بحث اجتهاد، شرایط و مبادی آن را شرح خواهیم داد، و در فصل تحولات اجمالی فقه و وظایف فقها را در عصر حاضر یادآور گردیدیم.

۴- مسؤولیت مجریان احکام الهی

تنها کامل بودن قانون الهی کافی نیست، بلکه همان‌طور که در اهمیت شیوه استنباط و عرضه کردن آن گفتیم، در مرحله اجرا نیز همان دقت ملحوظ در اصل قانون، و در مراحل برداشت و استنباط و بیان آن، باید رعایت گردد و به‌طور حتم، مجریان قانون الهی شیوه عمل و پیاده کردن آن را باید مانند اصل قانون، از رسولان و پیام‌آوران و اوصیا و یاران راستین آنان که ناظر اعمال و رفتار ایشان بوده‌اند، به

درستی بیاموزند، و این خود راهی برای اثبات امامت و رهبری و ولایت فقیه در اسلام است.

نظر به این که الزاماً مباشرت اجرای قانون با خود آنان نیست، پس لازم است مجریان قانون در تمام سطوح، آگهی کافی از اصل و روح قانون، و نیز لیاقت و کاردانی و تقوای لازم در پیاده کردن قانون، با حفظ صَبْغَةُ الهی و طهارت، و بی نظری آن، داشته باشند. و در این نقطه، حکومت و فقاہت و سیاست با رهبری دینی تلاقی پیدا می نماید و میدانی وسیع برای رهبری و حکومت اسلامی، و بحث از تربیت مجریان قانون، در تمام سطوح، و آداب و رسوم حکومت پیش نظر ما گسترده می گردد که خود یک نوع فقه است به نام «آداب السلطانیه» یا نامه‌های مشابه و در باب انواع فقه خواهد آمد.

۵- نقش مکتب و تربیت در عمل به قانون الهی

در رابطه با آنچه در جنبه مکتبی و تربیتی قانون الهی گفته شد، حتماً به ذهن می رسد که پس لازم است اول، مردم ایمان کامل و تربیت کافی داشته باشند، آنگاه قانون الهی بر آنها عرضه شود والا بی نتیجه خواهد بود؛ در حالی که عملاً چنین نیست، و مردم عموماً به طور یکسان در ادیان الهی و در اسلام، در پیشگاه قانون مسؤولیت دارند.

پاسخ این سؤال آنست که ادیان الهی در سیر قانونگزاری خود به طور کلی، این نکته را در نظر داشته اند، و در شیوه قانونگزاری اسلام که دست نخورده و مستند به دست ما رسیده، کاملاً مشهود است. در بخش دوم مشروحاً خواهیم گفت که قرآن، در آیات و سوره های پیش از هجرت، به ریشه کن نمودن شرک، عقاید فاسد، آداب و رسوم غلط و پلیدیهای اخلاقی، و جایگزین کردن عقیده درست، و اخلاق فاضله به جای آن در دل های مؤمنین با تأکید تمام اهتمام داشته، و از وظایف عملی بجز آنچه در رابطه با عقیده و اخلاق است سخن نگفته است.

این وظایف، در قالب آیات مدنی و به اصطلاح «آیات الاحکام» پس از هجرت، که تا حدودی جامعه اسلامی نوپا با عقیده و اخلاق اسلامی خو گرفته بود،

تدریجاً و به تناسب شرایط و اوضاع و احوال، ابلاغ می‌گردیدند، و این خود یکی از مزایای قوانین اسلامی است که بعداً خواهد آمد.

رعایت این ترتیب و این نظم طبیعی پس از دوران تشریح، در جامعه اسلامی به این کیفیت است که محیط اسلامی خود به خود پیروان خود را از دوران کودکی تا اوان رشد، به آداب، و اخلاق و عقاید اسلامی پرورش می‌دهد، به طوری که برای عمل به قانون، به موقع خود، آماده باشند. و اگر در برخی از جوامع اسلامی عملاً این تربیت و آمادگی، قابل لمس نیست، به واسطه اسلامی نبودن محیط است، که حتماً ناشی از نظام سیاسی و اجتماعی و مذهبی حاکم بر آنست، عدم استقرار نظام صالح و سالم اسلامی بر جامعه اسلامی در تاریخ اسلام، از این مصیبتها بسیار به بار آورده است. بحثهای داغ که اینک در کشورهای اسلامی از جمله ایران، راجع به اسلامی کردن قوانین، میان طرفداران و مخالفان سرسخت آن، در گرفته، نتیجه همین وضعیت است.

در عین حال، شیوه تعلیمی و تربیتی پاره‌ای از طوایف اسلامی، مانند باطنیه و برخی از فرق صوفیه در مورد تکالیف علمی، بر درجه استعداد مریدان و پیروان، متوقف است که در باب انواع فقه از آن بحث خواهیم کرد. شیخ عبدالوهاب شعرایی (م/ ۹۷۳ هـ)، عارف و صوفی معروف مصری، بر همین اساس فقه را جامعه‌ای نوپوشیده، و اختلاف و تعارض روایات فقهی را از این نظرگاه توجیه کرده است.

ناگفته نماند که این بحث، با مسائل دیگری از قبیل، مسأله مکلف بودن کفار به فروع، قاعده عسر و حرج، مسأله تفاوت مکلفین در پاداش و کیفر اخروی، و درجه مسؤولیت، به حسب پایه عقل و علم ایشان - که در خلال بحثهای آینده با آنها برخورد خواهیم داشت - بی ارتباط نیست. و همچنین، با یک نظریه نامعروف در مورد «نسخ» که احکام منسوخه را الی الابد با وجود شرایط خاص آنها پیش از نسخ، قابل عمل می‌داند، قابل ربط است.

۶- هماهنگی اجرای قوانین الهی

قوانین حاکم بر جامعه، به ساختمانی شبیه است که هماهنگی و توازن میان اجزای آن در طرح و پیاده کردن نقشه ضروریست، یا به اعضا یک پیکر می ماند که در شکل دادن و زیبایی آن نقش دارند، و حذف یا نقص یکی از آنها، پیکر را ناقص و بی قواره می کند، چنان که اگر از چهره زیبارخی یک ابرو کم شود چشمهای شهلاهی او هم، جاذبه و حالت خود را از دست می دهند و دیگر نه تنها بارقه عشق و امید از آنها سر نمی زند که آن چهره دلربا به هیولایی مهیب تبدیل خواهد شد.

همچنین مجموعه آن قوانین، به مواد شیمیایی یک داروی شفا بخش می ماند که وجود هر کدام به نسبت معین و با ترکیب خاص، در تأثیر مفید آن، شرط است، و بدون این توازن، آن دارو، شفا بخش که نیست، چه بسا زیان آور هم خواهد بود.

قانونگذاران و همچنین مجریان قانون، مهندسان و سازندگان کاخ رفیع امت، و پدید آورندگان تندیس زنده و داروسازان دردهای مزمن جامعه هستند، که باید در اصل ترکیب و پی ریزی قانون و در اجرای آن، هماهنگی و تناسب را دقیقاً رعایت کنند، و همان طور که گفتیم در قوانین الهی مسلماً این اصل به نحو احسن و به گونه ای که از قدرت بشر بیرون است، ملحوظ گشته و به همین علت، این امر به نوبه خود نیاز بشر را به این رشته از قوانین توجیه می نماید. آیه شریفه «وکل شیء عنده بمقدار»^۱ همان طور که وجود نصاب و توازن در کائنات را می رساند، می تواند احکام الهی را که از همان مصدر کائنات و از مقام علم و حکمت و قدرت بالغه خداوند سرزده شامل گردد.

با توجه به این اصل، بحث تازه ای در رابطه با اجرای قوانین - بخصوص آنچه وظیفه دولت است که با کل جامعه اسلامی به صورت یک واحد و در قالب یک امت ربط دارد - مطرح می شود: که آیا تعطیل و عدم اجرای برخی از این قوانین می تواند مجوزی و عذری برای مسؤولان امور، در خودداری از اجرای قوانین دیگر

که لااقل رابطه ملموس با آن قانون تعطیل شده دارند بشمار آید؟ مثلاً اگر دولت و مردم نتوانند از راههای مشروع مشکل مسکن را حل کنند وام با بهره و به طور کلی ربا، اقلاً برای وام گیرنده در راه رفع این نیاز، جرم شناخته نشود.

حال اگر این باب از بحث در فقه، بدون ترس و وسوسه گشوده شود، چه وضعی پیش خواهد آمد و تا کجا می تواند پیش رود؟ حتی اگر باعث وقفه احکام بسیاری گردد و یا فقه جدیدی در قلمرو سیاست اسلامی عرض وجود نماید.

گرچه در فقه اسلامی و اصول فقه، جابه جا مباحثی در رابطه با این قبیل مشکلات به چشم می خورد: مانند قاعده عسر و حرج، قاعده تقیه (در فقه امامیه) و به طور کلی «عناوین ثانویه» که حاکم بر عناوین اولیه اند؛ اما آن قواعد، همان طور که از نامشان پیداست، همواره به صورت «عناوین طاریه» از باب ضرورت و به طور موقت و مشروط، قابل اجراست، در حالی که مشکل ناشی از ناحیه شرط توازن و هماهنگی قوانینی که در اصل تشریح لحاظ گردیده، با اصل آنها برخورد می کند، چه آنکه دگرگونی و نابه سامانی در میان آنها زمینه تمام آن قوانین، یا دست کم برخی از آنها را از بنیاد سست کرده، کارآیی آن، خودبه خود از بین می رود، و دیگر جایی برای پناه بردن به ضرورت و عناوین ثانوی باقی نماند.

به نظر می رسد این بحث، در علم اصول و قواعد فقهی چنانکه باید دنبال نگردیده است، هر چند مواد اولیه آن در ضوابط فقهی و اصولی: مانند بحث حسن و قبح، رابطه احکام با مصالح و مفاسد، مقدمه واجب، تراحم، دلیل انسداد (در فقه امامیه) قیاس و استحسان و قاعده سد ذرائع (در فقه اهل سنت) و جز اینها به حد وفور، وجود دارد، و اگر این بحث روزی به نتیجه برسد باید مشابه عملی که طرفداران قیاس با بر شمردن «اشباه و نظائر» و تألیف کتابهایی به این نام - که خود یک نوع فقه است و در باب انواع فقه خواهد آمد - انجام داده اند تا راه قیاس را بر فقها هموار کنند، در این مورد نیز صورت گیرد، و در زمینه رابطه و توازن میان احکام فقهی عموماً و وظائف سیاسی و فقه دولتی خصوصاً با استفاده از کارشناسان فقهی و حقوقی و دست اندرکاران سیاست، که عملاً با این قبیل مشکلات روبه رو می شوند، مباحثی طرح کنند و ضوابط آن را تهیه نمایند و فصولی بر فصول قواعد

فقهی بیافزایند، و یا به تعبیر درست‌تر، یک نوع فقه به نام «فقه سیاسی یا دولتی» بر انواع فقه اضافه کنند.

در این جا به طور سربسته به این نکته اکتفا می‌کنیم که اجرای بسیاری از قوانین اسلامی به وسیله دولت و محاکم رسمی، باید در کل، مورد نظر قرار گیرد و رابطه طبیعی و قابل لمس آنها و همچنین ترتیب طبیعی و امتیاز آهم و مهم در بین آنها، تا حد مقدور رعایت گردد، تا در پیاده کردن قوانین گسترده اسلامی که مانند نقشه پهنای زمین به هم پیوسته‌اند، و از این راه، در چشم انداز نظام سیاسی اسلام، خللی و سوء نظری پیش نیاید. کارشناسان فقهی و حقوقی در اجرای یک قانون، رابطه آن را با سایر مقررات باید بسنجند تا عملاً توازن میان آنها برقرار باشد، و از این بابت مشکلی در اداره ملک و ملت پدید نیاید. این احتمال هم وجود دارد که برقراری توازن، در اجرای قوانین، به عهده ولی امر مسلمین باشد، و اختیارات ناشی از ولایت فقیه، این وظیفه مهم را زیر پوشش خود در آورد، بنابراین کار آسانتر خواهد شد؛ زیرا سنجش احکام و توازن میان آنها بستگی به نظر ولی امر مسلمین خواهد داشت.

پایان بخش هفتم

